

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

رها اسدزاده

۱۰ جنوری ۲۰۱۸

بی اعتماد به فرودستان، نرزان از توطئه خارجی (اشاره‌ای مختصر به بازتاب اعتراضات مردمی در سویدن)

« در اینجا آرمیده

یک کارگر سویدنی

در جنگ کشته شده و به خاک افتاده، در زمان آزادی.

بی اسلحه، بی دفاع

تیر باران شده

توسط گلوله‌های ناشناس

جرمش گرسنگی بود

او را هرگز فراموش نکن^۱»

اریک بلومبری

در پی اوج‌گیری جنبش مردمی در ایران، بحث و گمانه‌زنی‌هایی در اقصی نقاط دنیا و از جمله در سویدن برای یافتن علل و سرچشمه خیزش اعتراضی اخیر در ایران و امکانات و موانع پایداری آن ایجاد شده است. یک سلسله نگرانی‌ها هم در واکنش به این جنبش اعلام می‌شود که اگرچه از سوی نیروهای مستقلی از حکومت ایران مطرح می‌شوند اما همپوشانی این نگرانی‌ها با تبلیغات حکومتی را نمی‌توان نادیده گرفت و تحلیل و بررسی آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد. اعلام ترس از زمینه‌سازی این جنبش برای تقویت یک حمله نظامی خارجی با عناوینی همچون «سوریه‌ئی و لیبیا شدن» نه تنها در ایران بلکه در سطح بین‌المللی هم خودش را نشان می‌دهد. در این نوشتار به بررسی دیدگاه‌های مختلفی در سطح جامعه سویدن می‌پردازیم که شامل محافظه‌کاران و نیروهای چپ‌گرا می‌شود. در بخش نخست اشاره‌ای به رویکرد محافظه‌کاران می‌کنم و در دو بخش بعدی به چپ‌گرایان خواهیم پرداخت. چپ‌ها در سویدن یا

^۱ شعر «نوشتار قبر» از اریک بلومبری Erik Blomberg در ۱۴ می ۱۹۳۱ و چند روز بعد از به خون کشیده شدن تظاهرات معترضینی که از اعتصاب کارگران کاغذ و چوب‌بری حمایت کرده بودند سروده شد. در جریان تیراندازی ارتشیان به سمت کارگران معترض، ۴ نفر کشته شدند. علت اختلاف و درگیری بین کارگران و صاحب کارخانه به دلیل کاهش حقوق کارگران بود. در ۲۱ می ۱۹۳۱ این ۴ تن در یگ گور با سنگ قبر مشترک دفن شدند. این شعر بر روی سنگ قبر نوشته شده است.

سکوت پیشه کرده‌اند و یا همچون حزب چپ و حزب کمونیست تنها به خطر چیزی که «امپریالیزم» می‌نامند پرداخته‌اند و دسته‌سومی هم وجود دارد که معمولاً منتقد این دیدگاه هستند و بیشتر به اراده مردمی و بر جنبش تأکید دارند. در این نوشتار به طور خلاصه به موضع‌گیری‌های گوناگونی که از سوی این تحلیل‌گران منتشر شده است می‌پردازم و به اختصار شرح می‌دهم.

۱. عده‌ای از تحلیل‌گران، اگر چه منشای تظاهرات سراسری که از شهر مشهد آغاز شد را ابراهیم رئیسی می‌دانند که سعی کرد از نارضایتی عمومی مردم -به خصوص کارگران و بیکاران- در جهت منافع خودش استفاده کند، ولی توصیف تقریباً منصفانه‌ای از زمینه‌های شکل‌گیری این جنبش به دست می‌دهند.^۲ آن‌ها تأکید دارند که بعد از تمایل ضمنی ابراهیم رئیسی به تقویت اعتراض علیه سیاست‌های دولت روحانی، کنترل اوضاع از دستشان خارج شد و مردمی که از فشارهای اقتصادی و اجتماعی به ستوه آمده بودند کنترل اعتراضات را به دست می‌گیرند و دامنه آن خیلی سریع به شهرهای دیگر گسترش پیدا می‌کند. به دنبال گرانی فزاینده، تورم و کاهش ارزش دستمزدها، متحقق نشدن وعده‌های انتخاباتی روحانی درباره کاهش فشارهای اقتصادی در دوره تحریم و گره‌گشایی‌های پس از تحریم و سرکوب پی در پی مطالبات بحق اقتصادی و اجتماعی فرودستان و زحمت‌کشان، مردم اعتماد و باور خود را به بهبود اوضاع از سوی رأس قدرت از دست داده‌اند و یأس و ناامیدی و سرخوردگی جمعی در بین مردم مشاهده می‌شود.

این تحلیل‌گران همچنین به نقش قابل توجه بنیادهای رسمی و غیررسمی موازی دولت و تأثیرشان در بحران اقتصادی پیش‌گفته توجه نشان می‌دهند. آن‌ها تأکید دارند که در کنار تمامی مواردی که به «ناامیدی از دولت» انجامیده است، مردم این بحران اقتصادی را به عملکرد بازیگران پنهان و کنترل نشده‌ای مانند سپاه پاسداران و بنیادهای مذهبی که کنترل بخش قابل توجهی از اقتصاد را در دست دارند بی‌ربط نمی‌بینند. «سپاه پاسداران یک بازیگر اقتصادی بسیار قدرتمند است که کنترل بنادر، ساخت و ساز راه‌ها و سدها را در دست دارد و هم‌زمان نیروی نظامی (سپاه قدس) به خارج از کشور جهت دخالت در امور کشوری مثل سوریه اعزام می‌کند. میلیاردها دالر بودجه دولتی - عمدتاً درآمدهای نفت و گاز - به سوی سوریه و لبنان و به میزان کمتر به نیروهای جنگجو در غزه سرازیر شده است و این از عوامل مهم بحران اقتصادی مذکور به نظر می‌رسد که از لابه‌لای شعارهای معترضان هم شنیده می‌شد. شعارهایی همچون «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران».^۳

این تحلیل‌گران از سوی دیگر به تأثیرات خارجی بر جنبش اعتراضی توجه می‌کنند اما منتقد این دیدگاه هستند که زرمه‌های بعد از توئیت ترمپ و اقدامات پنهانی سازمان سیا برای تغییر رژیم در ایران بر روی چندصداد شدن این جنبش تأثیرگذار بوده باشد به طوری که پاره‌ای سقوط رژیم را خواستار شوند و علیه مقام رهبری و سپاه پاسداران شعار بدهند و عده‌ای هم هراس داشته باشند که مطالبه براندازی رژیم موجب واکنش سنگدلانه و بی‌رحمانه رژیم بشود و در عوض موافق رفرم و توقف فساد شوند. این دسته از تحلیل‌گران چنین ادعاهایی را تنها آب به آسیاب رهبر حکومت ایران ریختن می‌دانند و آن را همسو با ادعاهای سران حکومت می‌دانند که مدعی شده‌اند که این موج اعتراضی، توطئه‌ای است که تحت رهبری ایالات متحده، عربستان سعودی و اسرائیل هدایت شده است. «این پروپاگاندای تازه‌ای برای سران جمهوری اسلامی نیست. از نقطه نظر تاریخی به خوبی می‌توان به تاکتیک‌های به کار برده شده جمهوری اسلامی در مواقع ناآرامی‌ها و به وقوع پیوستن جنبش‌های مستقل مردمی اشاره کرد. به عنوان نمونه

^۲ به عنوان نمونه نگاه کنید به:

Bitte Hammargren; [Iran – en kollektiv depression ledde till ledarlös protest](#)

^۳ به منبع پیشین مراجعه کنید.

در اوج ناآرامی‌های بعد از انقلاب در سال ۱۹۸۰ جنگ بین ایران و عراق آغاز شد که این جنگ از جانب رژیم جدید در ایران جهت تثبیت سیاسی حکومت جدید مورد استفاده قرار گرفت.^۴

۲. دسته دوم تحلیل‌گران بیشتر بر تهدیدات خارجی تمرکز می‌کنند. این دسته که عمدتاً عضو حزب چپ سویدن و دیگر جریان‌های چپ سنتی هستند^۵ از تبدیل ایران به لیبیا توسط «امپریالیزم» و سرنوشت مشابه ابراز نگرانی کرده‌اند. در واقع آنان اعتراضاتی را که در ایران روی داده واقعی و حقیقی می‌دانند و سویی اصلی نارضایتی را متوجه ظلم و فقر می‌بینند اما با توجه به حمایت ترمپ و دولت‌های خارجی دیگر در پی یافتن نیت‌های پشت‌پرده «امپریالیزم» هستند.^۶ به طور مثال **اکمن** در مقاله‌ای، فرجام این جنبش را با وضعیت کنونی لیبیا یکسان دانست.^۷ او ضمن اشاره به وضعیت مهاجران کشورهای جنگ‌زده به اروپا می‌نویسد:

«در حال حاضر، فرانسه می‌خواهد تحریم‌هایی را علیه لیبیا تحمیل کند - اما کدام لیبیا؟ لیبیایی به عنوان یک کشور مستقل دیر زمانی است دیگر وجود ندارد و این خطای فرانسه است، اشتباه ایالات متحده، بلکه خطای سویدن و تمام سیاست‌مدارانی است که از طریق کمک ما به حمله نظامی علیه لیبیا با این استدلال غیر منطقی مبنی بر این که "لیبیا تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی است"، رأی بر دخالت نظامی دادند. بعضی از آنها احتمالاً معتقد بودند که آنها به سرنگونی ستمگر کمک کرده‌اند و اغلب پیش از حمله نظامی این طور توجیه می‌کنند تا این طور به نظر بیاید. ناگهان ما شورش علیه یک دیکتاتور ظالم را در جایی می‌شنویم، از نادیده گرفتن کشور در ده‌ها روزنامه به طور روزانه گزارش می‌دهند و بر جنایات رژیم حاکم و ضرورت سرنگونی دیکتاتور تأکید می‌کنند. دقیقاً چنین پیش در آمدی در ایران نیز قابل تمییز و تشخیص است. ایالات متحده، اسرائیل و عربستان سعودی برای مدت طولانی خواستار ساقط شدن رژیم در ایران شده‌اند و هیچ چیز بهتر از اعتراض مردمی برای مشروعیت دادن به حمله نظامی نیست.»

۳. دسته سومی که به آنها خواهم پرداخت را می‌توان شامل چپ‌گرایان مستقل دانست که به نقد رویکرد چپ سنتی و بوروکرات و رویکرد پُست‌کلونیالیستی می‌پردازند.

از آنجا که این نگارنده خود بیشتر با همین دسته همراهی دارد، تلاش می‌کنم با تأمل بیشتری در این بخش، نکات خود را هم در ادامه طرح کنم و به جمع‌بندی برسم.

در رویکرد پُست‌کلونیالیستی، اصطلاح «سفیدپوستِ عامل» مطرح می‌شود. این اصطلاح عمدتاً به نوعی منتقد تفکرات کلونیالیستی و نژادپرستانه می‌باشد. در جهان غرب طبعاً هستند کسانی که بر اساس یک دیدگاه کلونیالیستی و راسیستی به سایر نقاط دنیا می‌نگرند که این دیدگاه ریشه در کلونیالیسم و تجارت بردگان دارد که در اواخر سده ۱۸۰۰ قدرت‌های بزرگ اروپایی بخش اعظم دنیا را به تسلط خود در آوردند و تمامی این‌ها به طور سیستماتیک تأثیر گرفته از عقایدی راسیستی بود. دوگانه فرادست/ فرودست، فرهنگ برتر/پائین‌تر، عادات و افکار و سیاست‌های طبقه مسلط غربی به عنوان دیسکورس مسلط تعریف شد و کسانی که از این هنجارها فاصله داشتند به عنوان عقب‌افتاده و عقب‌مانده و بی‌تمدن و بربر و وحشی تلقی می‌شدند و این زمینه‌ای بود برای توجیه دخالت‌های نظامی در این کشورها.

این رویکرد کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری کنونی به هیچ وجه چیزی نیست که پایان یافته باشد و نتیجه آن را در هرج و مرج عراق یا لیبیا به وضوح می‌بینیم. بنابراین ما مخالف انتقادات پست‌کلونیالیستی و منتقدان امپریالیزم نیستیم و همه

⁴ منبع پیشین

⁵ البته جالب هست بدانید بسیاری درون حزب چپ حتی یک موضع‌گیری فرمالیته هم نکردند.

⁶ به عنوان نمونه مراجعه کنید به این مقاله‌ها:

تلاش‌ها برای تأثیرگذاری بر جهان از طریق افزایش «اعمال امپریالیستی»^۸ کشورهای غربی یا طبقات حاکم را قطعاً محکوم می‌کنیم، ولی ما با این نتیجه‌گیری که مسأله ستم در کشورهایی همچون ایران ربطی به «سفیدپوستان غربی» در کلیت خود ندارد و با منع اظهار نظر کردن آنان درباره «چه باید کرد»، مخالف هستیم. و سواس پُست‌کلونیالیستی خودش بر مبنای یک رویکرد راسیستی استوار است و هر حرکت آزادیخواهانه و برابری‌طلبانه‌ای در کشورهای آسیائی و افریقائی به قصد و اراده همان «سفیدپوستِ عامل» وصل می‌شود. طرح این ممنوعیت‌ها دقیقاً تأیید همان نگاه نسبیت فرهنگی پست‌مدرنیستی است که با این دید می‌شود انواع و اقسام تبعیض‌ها با عذرها و بهانه‌هایی حول «فرهنگ دیگری» را توجیه کرد و به این وسیله با گفتارهای پسامدرنی و پُست‌کلونیالیستی و منع هم‌اندیشی و تبادل نظر انتقادی، زمینه تحکیم ظلم و تبعیض علیه ستم‌دیدگان را مهیاتر می‌کند. بر اساس یک دید مارکسیستی جهان وطنی، تمامی ستم‌ها و تبعیض‌ها به ما مربوط می‌شود. مبارزات داخلی هر کشور نمی‌تواند جدا از دیگر مناطق جهان دیده شود، بلکه پیامد یک اقتصاد و ستم بین‌المللی، یک مبارزه بین‌المللی و جهان‌وطنی خواهد بود و رویکرد ستالینیستی با جعل سوسیال‌دموکراسی پارلماناریستی با مارک و عنوان «سوسیالیزم در یک کشور» دیگر جوابگو نیست.

همان‌طور که «قدرت سفیدپوست»، مشروعیت و حق برای فاعلیت رنگین‌پوستان قائل نیست و نژاد سفید و به ویژه «مرد سفیدپوستِ دگرجنس‌گرا» از لحاظ تاریخی در محور و مرکز قرار داده شده است؛ همان‌طور که پدرسالاری حقوق و فاعلیت زنان را نفی می‌کند و مبارزات و دستاوردهای زنان را به حاشیه کشانده است و همان‌طور که سرمایه‌داری و ارگان‌های همبسته‌اش، فاعلیت پرولتری را نفی می‌کنند، همین رویکرد را چپ سنتی هم دارد که اعتراضات و ناراضیاتی ایرانیان را در رابطه با حرص و طمع «امپریالیست»‌ها و جنون پول و قدرت امثال ترمپ قرار می‌دهد و ابعاد پیچیده‌اش را به یک فرمول‌بندی جنگ‌سردی تقلیل می‌دهند.

در روش کلاسیک ستالینیستی، تأکید بیشتر به ستراتژی جویندگان قدرت چه در هدایت طبقه کارگر و چه در سطح حاکمیت می‌شود. در این رویکرد هدایت‌کنندگان طبقه کارگر از خود واقعی طبقه اهمیت بیشتری دارند و تلاش می‌شود نقش این هدایت‌گری به سمت انفعال طبقاتی کارگران، هر چه پُررنگ‌تر شود. طنز تئوریک این است که این رویکرد ستالینیستی از سوی جریان‌ات چپ سنتی، ناشی از یک درک غیرطبقاتی از جامعه و یک نخبه‌گرایی طبقاتی است که در قاموس رویکرد مارکسی جایی ندارد. این دیدگاه هر اقدام عمومی زحمتکشان را اگر خارج از کنترل بوروکراسی حزبی و تشکیلاتی خود ببیند، در تحقیر یا ایجاد شک و شبهه نسبت به آن کوتاهی نمی‌کند. این دیدگاه چاره‌ای ندارد که همواره تحولات درونی قدرت‌های حاکم را در نظر بگیرد و آلت‌رناتیو هم بازسازی همان قدرت به شیوه‌ای معتدل‌تر است. این دیدگاه بر یک سنت راسیستی، ملی‌گرایانه و تحقیر طبقاتی بنا شده که ستالینیست‌های به راست‌چرخیده هنوز تا به امروز به پیش می‌برند و در مواضعشان اشاره‌های مؤثر به وضعیت عینی و زیست واقعی میلیون‌ها نفر تحت سلطه دیکتاتوری‌های خونین و بی‌رحم نمی‌کنند و آنان را با عمده‌کردن یک موازنه قدرت با «دول امپریالیستی» به سکوت و انفعال و گردن‌گذاشتن به حاکمیت مرتجعین دعوت می‌کنند.

جمع‌بندی

در واقع این جنبش، قیام فقیرترین اقشار جامعه است و ریشه این جنبش و قیام مردمی را باید اصولاً در یک متن اجتماعی/اقتصادی/سیاسی قرار داد تا علت را در سال‌های طولانی تبعیض جنسیتی، سرکوب مطالبات به حق اجتماعی

^۸ اگر چه تأکید بر «اعمال امپریالیستی» مساوی با باور به حضور دوران امپریالیزم در زمان کنونی نیست.

اقتصادی، تقابل مرکز و پیرامون، شکاف طبقاتی، استبداد و وضعیت بیکاران، بازنشستگان و اقلیت‌های قومی که از تبعیض، سرکوب و بی عدالتی سیاست‌های نولیبرالی و خصوصی‌سازی‌های لجام گسیخته بیشترین هزینه‌ها را پرداخت کرده‌اند جست‌وجو کرد. این جنبش خط بطلانی بر روی سرسپردگی‌های هم داخلی و هم خارجی کشید و این بار بدرستی نوک پیکان حمله به سمت سرنگونی رهبری سیاسی و عوامل اجرائی‌اش که حداکثر ثروت جامعه را به دست گرفته‌اند نشانه رفته است. اتهام جنگ‌طلبی و کمک از بیگانه در حالی که مردم به جان آمده زده می‌شود که جمهوری اسلامی سال‌هاست به فرودستان و حاشیه نشینان اعلان جنگ کرده است و هیچ شعاری در حمایت از ناجی خارجی هم در این اعتراضات شنیده نشده است.

خلاصه این که رویکردهای پوزیتیویستی و پُست‌کلونیالیستی و تحلیل‌های دوقطبی جنگ‌سردی، پتانسیل و فاعلیت و آگاهی زحمت‌کشان، فرودستان و خیل به حاشیه‌رفتگان را انکار می‌کنند و با وصل کردن خشم آنان به محرک‌های خارجی، آب به آسیاب دولت مرکزی در ایران می‌ریزند و شاید ناخواسته از ترس «تجزیه» و «امپریالیزم» و حملات نظامی تن به تحجر و ارتجاع حاکم بدهند.